

توصیه‌هایی به جوانی که می‌خواهد

به جایی برسد

در باب خودپسندی



نشر میلکان

پیشگفتار دردناک. ۹

مقدمه. ۱۵

بخش اول

آرزو. ۲۵

حرف، حرف، حرف. ۳۶

کسی بودن یا کاری کردن. ۴۱

شاگرد باشید. ۴۷

پرشور و پرهیجان نباشید. ۵۳

استراتژی بوم نقاشی را دنبال کنید. ۵۹

خویشتن دار باشید. ۶۵

از خودتان بیرون بیاید. ۷۰

خطر غرور زودهنگام. ۷۶

کار، کار، کار. ۸۱

خودپسندی دشمن همه‌ی آن چیزی است که از این پس می‌آید. ۸۵

بخش دوم

موفقیت. ۹۱

همیشه شاگرد باقی بمانید. ۱۰۱

برای خودتان داستان نبافید. ۱۰۶

چه چیزی برای تان اهمیت دارد؟ ۱۱۱

استحقاق، کنترل و پارانوایا. ۱۱۶

مدیریت خود. ۱۲۱

مراقب مرض «من» باشید. ۱۲۶

روی عظمت‌ها تأمل کنید. ۱۳۱

هوشیاری تان را حفظ کنید. ۱۳۵

خودپسندی دشمن هر چیزی است که پس از این می‌آید. ۱۳۹

بخش سوم

شکست. ۱۴۵

زمان مرده یا زمان زنده؟ ۱۵۸

کوشش کافی است. ۱۶۲

لحظات باشگاه مبارزه. ۱۶۷

خط قرمز تعیین کنید. ۱۷۲

برای خودتان جدول امتیاز داشته باشید. ۱۷۷

همیشه عشق بورزید. ۱۸۱

خودپسندی دشمن همه‌ی آن چیزی است که از این پس می‌آید. ۱۸۷

سخن آخر. ۱۸۹

پی‌نوشت‌ها. ۱۹۵

## پیشگفتار دردناک

این کتاب درباره‌ی من نیست؛ بلکه درباره‌ی خودپسندی است. به همین دلیل، می‌خواهم به سؤال‌ی پاسخ دهم که اگر بگویم درباره‌اش فکر نکرده‌ام، دروغ گفته‌ام.

آخر من چه‌کاره هستم که درباره‌ی خودپسندی بنویسم؟!

داستان من اهمیت چندانی برای فهم آموزه‌های این کتاب ندارد، اما در این جا به‌طور خلاصه برای ایجاد پیش‌زمینه درباره‌اش حرف می‌زنم؛ چراکه در تمام مراحل زندگی کوتا‌هم خودپسندی را تجربه کرده‌ام: آرزو، موفقیت، شکست و دوباره و دوباره از نو.

وقتی نوزده‌ساله بودم، با امید به فرصت‌های شگفت‌انگیز و متحول‌کننده‌ای در زندگی، از دانشگاه انصراف دادم. اساتید برای جلب‌توجهم باهم در رقابت بودند. رفتارشان طوری بود که انگار دست‌پروده‌ی خودشان بودم. از آن‌جا که آینده‌ی درخشانی برایم می‌دیدند، بچه‌ی خاص بودم. خیلی زود به موفقیت رسیدم.

پس از این‌که در سازمان مدیریت استعداد بورلی هیلز<sup>۲</sup> به‌عنوان جوان‌ترین مدیر اجرایی انتخاب شدم، با چندین گروه بزرگ موسیقی راک همکاری کردم. در چاپ کتاب‌هایی مشارکت کردم که میلیون‌ها نسخه از آن‌ها فروش رفت و نویسندگان‌شان ژانر ادبی خود را ابداع کردند. وقتی به بیست‌ویک‌سالگی رسیدم، استراتژیست امریکن اپارل<sup>۳</sup> شدم که در آن زمان یکی از مطرح‌ترین برنده‌های مد در سراسر دنیا بود. دیری نپایید که به مقام مدیریت بازاریابی رسیدم.

در بیست‌وپنج‌سالگی، اولین کتابم را به چاپ رساندم. این کتاب بلافاصله به کتابی پرفروش و بحث‌برانگیز تبدیل شد. عکس‌چهره‌ام روی جلد آن چاپ شده بود. استودیویی حق امتیاز ساخت یک سریال تلویزیونی درباره‌ی زندگی من را گرفت. ظرف چند سال بعد از آن، به بسیاری از نعمت‌های موفق بودن دست پیدا کردم: نفوذ، جایگاه، مطبوعات، سرمایه، پول، و حتی کمی هم بدنامی. بعدها به کمک آن دارایی‌ها، شرکتی موفق تأسیس کردم که در آن با افراد معروف و پردرآمد سروکار داشتم و کارم به‌گونه‌ای بود که برای سخنرانی در کنفرانس‌ها و رویدادهای مهم دعوت می‌شدم.